





891.499108

KHA G

2947



مطرب خوشنوا بگو تازہ بتازہ نو بنو

بادہ دکتا بگو تازہ بتازہ نو بنو

AR 2947

الحمد لله والممنه که اندرین ثمان مسرت قتران کتابت

مشهور بہ مذہب عشق چنے

891.499108

KHA

2947

کل بکاولی

از تصنیف

شاعر شیرین زبان لسہ خان فرزند جبار خان کافر قصبہ اسم آباد

محلہ قاضی صدر

حسب فرمائش

غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراجہ بیرک خاں ارباب

بماہ ستمبر ۱۹۵۷ء طبع گردید

[illegible]

زلن دلیشت سپر نور بصارت
بمعہ مادر کرن از ملک مجبور
ز قہر شہ سپین افشردہ دلجون
حرف خالسن کرن ہتھولسن صفائی

تہ اکثر آمتن اندر تفاوت
چہو بہتر بہو پیر از خود گنود
کرک تاج الملوک از شہر برون
نفسدس و الدس از حکیم شایستی

در بیان رفتن شهرادگان برای آوردن گُل پکا و لی

برایک ده سپن پیر وزارت
مسیحاً خصلت و لقمان طبعیت
چهار چاره ات مکرز مارن جو شوار
ثلی ظلمت نی فرحت ره باکل
سدی یدنه ثلی دو که شهر مار
مملک و شهر خم عالم بنیان
دس انعام سیم وزر و گوهر
انوی نه کانسیه تیهو مشکل سوال
زدیده تر سپن اشک جاری

سپین زین الملوک یله بی بصارت
انک نه هارت حکیمان بافصحت
پرت شهت احوال و نويس ای شهریار
انی ید کانه گل باغ بکاؤل
بجران گل بنی نه کنه نه چارا
یه بوزت دژ منادی پادشاهان
کری ید کانه گل مطلب مُبیسر
ات اندر گو یه ادا کیونتر کاللا
سپین نو مید شه از بقیاری

این حاصل چو درین سعادت
 که در پیش بجان و دل دین کار
 دیکو نصرت کرد و اسرار
 چو سزایمید و آن که

۶
په بخت و فلوکده،
بلاشک با طینه جوهره،
اول روم پر مصیبت
ایمان محنت یکو،
نوده مه چرخ دین

روم و سمرقند
طائفه
سمرقند
عرض
دلا و آو

دو کلمه
کلی شداد و ایستقامت
کلی است سختی اجازت
کلی و چپ و دین
کلی چای و کرم سامانه سفر
کلی و کوه هر کس که این و غلامان
کلی و کوه هر کس که این و غلامان
کلی و کوه هر کس که این و غلامان
کلی و کوه هر کس که این و غلامان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبي الله صلى الله عليه وآله
في هذه الدنيا
والآخرة
أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبي الله صلى الله عليه وآله
في هذه الدنيا
والآخرة
أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبي الله صلى الله عليه وآله
في هذه الدنيا
والآخرة
أجمعين

بہتر ہو کہ شخص کسی ایسے دربار
 دیکھ تم ای نگاران گل اندام
 بخوشروئی و خوبی در جهان طاق
 چہ بے ہمتاۃ یکتا در زمانہ
 شمع صورت سراپا لختہ نور
 چو مہ تابان کیاہ غارتگر جان
 بدر چہون تھاومت چوب ہزارہ
 اول از ہر صدادیوان نقارس
 گوڈن لچہ و پیہیت لیس و است والن
 عیار ہند ہون تس سیت الفت
 بہ بوزت کے سٹہاہ شہزادہ دلشاد
 ز کبر و نخوت دولت پکان کے

یکم خاندانه تیره کرده اظهار
 منش و لبر لکھانی بیسوانام
 بر عنائی سہاہ شہور افان
 کل رخسار روشن جاودانہ
 بغایت چشم نرگس مست و مخمور
 چو پروان عاشقان تہہ بان الا ان
 یون بد کاہنہ بنزد آن نگاہ
 کرن حنیر و لول و ستار
 ازان پس تس شقیقت دست یان
 بصحبت چس کرن درو محبت
 بغروری گمت سنگینہ پولاد
 بغفلت در چہ ظلمات تم پے

در میان رسیدن جائی خرابات بابت ملاقات دلبریسا

بشوق دل و ان بهر ملاقات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

در کجاست که این افشانی زنده
 صفت از بهر استیصال فی الحال
 است اندوه از بهر بیجا و بیاقبال
 بیست و نه روز است که در این عالم
 بیجا و بیست و نه روز است که در این عالم
 بیجا و بیست و نه روز است که در این عالم

بیکر شب پس شهرادگان پیش
 هرک مجلس کین اثر و توق افروزی
 پس فایع بشادی کحت چنان
 بیک بازی کرک ده لچه مقرر
 ز نقد و جنس اسپ و فیل و جاداد
 گدا پس جدا از مال و موال
 صنم خند و زده تلن نردک سنگامه
 بنیر و بیو پایش پن و ت
 به بوزت و نشه شهراد و مینت
 اگر جیتو نموساروی پن و مال
 کرت و عده هتک نه در کندن خود
 بنا خوش قسمت سوی باز مارک
 صنم دلشیت سپر خرم نه مسرود
 بنزد قیدبان سابق الحال
 رفیقان و غلامان کی پریشان

بنزد آن صنم از غصه و طیش
 کینره با تمیزه خوان بهت زای
 هتک کجیل برندان با فصاحت
 گندن گے از فراحت دو خوشتر
 نه مارک نه سپن بر خویش ناشاد
 مد سورک کیه فروت احوال
 کین هتو تک بخوت تند کلامه
 نه چو سرا به کینه و نومره رخصت
 و چو زین بار بنوی نقیمت
 و کینه پس همه کتر جان یا مال
 بیس قسمت دل نشن کیا چون سود
 زک کبرن سرس تره باز مارک
 لدن گوهر خزان بند کین شور
 لدن زندانی با این همه حال
 شفیقان بتر سپن افسرده حیران

بیکر شب پس شهرادگان پیش
 هرک مجلس کین اثر و توق افروزی
 پس فایع بشادی کحت چنان
 بیک بازی کرک ده لچه مقرر
 ز نقد و جنس اسپ و فیل و جاداد
 گدا پس جدا از مال و موال
 صنم خند و زده تلن نردک سنگامه
 بنیر و بیو پایش پن و ت
 به بوزت و نشه شهراد و مینت
 اگر جیتو نموساروی پن و مال
 کرت و عده هتک نه در کندن خود
 بنا خوش قسمت سوی باز مارک
 صنم دلشیت سپر خرم نه مسرود
 بنزد قیدبان سابق الحال
 رفیقان و غلامان کی پریشان

بیکر شب پس شهرادگان پیش
 هرک مجلس کین اثر و توق افروزی
 پس فایع بشادی کحت چنان
 بیک بازی کرک ده لچه مقرر
 ز نقد و جنس اسپ و فیل و جاداد
 گدا پس جدا از مال و موال
 صنم خند و زده تلن نردک سنگامه
 بنیر و بیو پایش پن و ت
 به بوزت و نشه شهراد و مینت
 اگر جیتو نموساروی پن و مال
 کرت و عده هتک نه در کندن خود
 بنا خوش قسمت سوی باز مارک
 صنم دلشیت سپر خرم نه مسرود
 بنزد قیدبان سابق الحال
 رفیقان و غلامان کی پریشان

بیکر شب پس شهرادگان پیش
 هرک مجلس کین اثر و توق افروزی
 پس فایع بشادی کحت چنان
 بیک بازی کرک ده لچه مقرر
 ز نقد و جنس اسپ و فیل و جاداد
 گدا پس جدا از مال و موال
 صنم خند و زده تلن نردک سنگامه
 بنیر و بیو پایش پن و ت
 به بوزت و نشه شهراد و مینت
 اگر جیتو نموساروی پن و مال
 کرت و عده هتک نه در کندن خود
 بنا خوش قسمت سوی باز مارک
 صنم دلشیت سپر خرم نه مسرود
 بنزد قیدبان سابق الحال
 رفیقان و غلامان کی پریشان

کون کونکہ دین بہترینہ افضل من یہ ایک
سندی دشتہ میرم دلک صبح جمع
دلان انسا سو و پس فیورنی الحال
بد بیکر زلال ان او باحال
دوبارہ عام دین آن دن پر
کے منت میں کیا کہت تھیں

بخدمت کرامین پیر مهربان
 در آن خدمت کرن کهنه پندار
 عرض خواهم کرن بانوی زار
 درین شهر عجب مده رشته دار
 گزیده هم هر روز بخش مہ جارت
 بہت دل و دل گزین خصم
 چون دوش اجازت از رشادت
 گزیده ہن شہزادہ بہر نزد بازی
 سولائی سپین آستہ ایم
 سٹاہ پیر لول برش از دل جان
 جمع کنی شاہ کرن حسب مذاقم
 چون دیش دوان کر حال اطہار
 یوی آمنت نہ کرمت بیت قرار
 پیچ مہ تنو گزشتن از روی شفقت
 بخدمت آسہ ل سپان موخود
 و چون حاجت نوی زان سعاد
 قمارن نشہ چین افسون سازی
 کرن ہنونی عطار دستہ درام

رفتن تاج الملوك خانه پيرزني استفسار ماجرا از وی نمودن

<p>دو به که در اوسوی آن مکانه گرن معلوم حال آن زن پیر نتیج واقف نه مالک اسج شک به بوزت شاهنرادس گودل آزاد</p>	<p>وچین نیرن تنی اک بڈزنانہ صغم را بود آن زن محرم بسر بدانائی سٹہاہ عاقل نہ زیرک زلس غصہ سپن خرم نہ تیشاد</p>
--	--

او ای که بے بس اند و بی
و چو بے بسانند و بی
نظم تغریق با صدیق بانست
فندی بویر جای موج زانست
بهر پیا پیوسته کینه فرزند دلبند
میان می خدایان
بدرد دل و تن شمع گشایان
پیدا چو پنهان کونه ای کو فرزند

11

[illegible]

۱۲
انتانند و ده ادا پیش است
کرن شوند و نه خود را که میسر او
بسوی آن صفت منم از ادب
دلاوان نمی شناسد و دل
می بود هر چه تازه زد که شمع قیام
آکندن هیچ با حریفان نماند
اول صحنی کردن لغت نامه
لایحاری از ان سر

دستان

[illegible]

تاج الملکون در اجابت
زده حاس جوی به زیباوی امانت

بخت در او خوش است و خجسته
بخت در او نیست و او بخت

بخت در او نیست و او بخت
بخت در او خوش است و خجسته

بجمله گومش شهراده محرم
بد بگر بارگه مشغول در کار
و چیت موقع منوی سر بار دال
و چیت شهراده حال کر به موش
خبر لوزت سو بچه دل نبرد او
و چوی بله واره گلرین بچنه لول
دلش من سخت بر اسلخ و حشت
سپن شهراده دشت حال ناخوش
به کیا به او مت چوی کر کوی زال
باین جشت شمعان کونه نهان
صنم لوزت سخن شرمند سپن
امی وقته انن زین شمعان
سپن بله محو به در نوباری
گنن مشغول کیه تا صبح پر لوز
بشب چنیا و شه این کردن

بجای خود سپن از کار حرم
گنن نردس چورندان پرخنوار
ز گوشه روشنی هتو وعده پالن
اشاره کر نه نولس و زبا هوش
و چیت گلرین بر اسلخ و حشت
ینت آسوی ته تنقی آبی نر مول
کله پنه زونک نولس سو به بیت
به تندی لگو مش و ننی ز آتش
حرفین نش کرن شو بیانی حال
بناحق لذت دل و ده راوت
بتقدیر الهی بنده سپن
سجاون شمع در محفل همان آن
صنم کیه دق و چیت افسوناری
صنم رنجور کیه شهراده مسرور
و چیت صحنی جهونه کنه حال چورن

بخت در او خوش است و خجسته
بخت در او نیست و او بخت

بخت در او خوش است و خجسته
بخت در او نیست و او بخت

بخت در او خوش است و خجسته
بخت در او نیست و او بخت

درین زمانه
کشتای بدیع از طلعت به دولت
دانه دستوی یکاه کروی این حکامه
به دولت و ن بندها در میدان
حق قصه هر چه است از آن که گفته
سزاستن پیر میان بیانی شهنش
من یزدی ملک

[illegible]

بی بی دادار شریفی
بی بی دگ میان میر پور
نیوالت میان میر پور
نقب بی بی میر پور

اونی بهشتی است تحقیق
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت

<p> اگر بیمه مطلب آس دانه به بوزت گریه صدمه آشفته حوال نه دل بیرون زده کربا اطل خیالات چو کرنتو و اتناک زاه چانو طاق زه چوک زه صفت خوشی نهان چو خود خوش شید حیران از گل او نهوک یکن ذنی احوال آن بار بیس پر به دیان ساری بکا دل پری نه دیو نه جن نه چینی که بیان پری از آسمان محکم به پرواز زیر عرص بار و کرم و موش که بیان دیوید بکیر چار اطراف چو نه زاه نور و اتن چانو آسان چو نی فرما و منت علیجان چو نه لازم پن زو در ملکات </p>	<p> و کر نه تل سوز مارن یان زاره دین نشای جوان بخت جوانسال ون کیا به چوک مین افشرد حالات بی نه گل انک کتبه تره لیاقت کجا خورشید بدل کنو چوک زه لان ازین خود شید بهمان مثل او و جهک پانی مین گل کیا به چو شور نشدس باغ حسس مهر چو پیکر گل پندس و اتناک نهو کر چو مکان چو چرخ نازم هم بر گلشن راز خبر داری کرن ساری پر از بهش پنه چینی نه دون دیوار سی تاف بی نه زاه کل مطلب گلی جان رسول صادق نور کجبان زه هنر پانی سوا پس کنو مصیبت </p>
---	--

بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت

۱۵
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت

بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت

بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت
 بهشتی است که در بهشت

کتاب فی الفقه
مجلد اول
فصل در بیان
اصول فقهیه
و اصول دینی
و اخلاقیه
و اصول حکومتی
و اصول اجتماعی
و اصول اقتصادی
و اصول علمی
و اصول هنری
و اصول ورزشی
و اصول تفریحی
و اصول بهداشتی
و اصول پزشکی
و اصول حقوقی
و اصول سیاسی
و اصول نظامی
و اصول جنگی
و اصول صلحی
و اصول دیپلماتیک
و اصول تجارتی
و اصول صنعتی
و اصول کشاورزی
و اصول بازرگانی
و اصول مالی
و اصول بانکی
و اصول بیمه
و اصول اعتبارات
و اصول بورس
و اصول سهام
و اصول ارز
و اصول طلا
و اصول نفت
و اصول گاز
و اصول انرژی
و اصول محیط زیست
و اصول آب و هوا
و اصول زمین شناسی
و اصول جغرافیا
و اصول تاریخ
و اصول ادبیات
و اصول فلسفه
و اصول منطق
و اصول ریاضیات
و اصول نجوم
و اصول طب
و اصول داروسازی
و اصول مهندسی
و اصول معماری
و اصول طراحی
و اصول صنایع دستی
و اصول صنایع مدرن
و اصول فناوری
و اصول اینترنت
و اصول رایانه
و اصول موبایل
و اصول تلویزیون
و اصول سینما
و اصول تئاتر
و اصول موسیقی
و اصول رقص
و اصول ورزش
و اصول بازیها
و اصول گیمها
و اصول استارت آپ
و اصول مدیریت
و اصول رهبری
و اصول انگیزش
و اصول یادگیری
و اصول خلاقیت
و اصول نوآوری
و اصول کارآفرینی
و اصول سرمایه گذاری
و اصول پولسازی
و اصول ثروتمندی
و اصول موفقیت
و اصول خوشبختی
و اصول آرامش
و اصول شادی
و اصول عشق
و اصول ازدواج
و اصول خانواده
و اصول فرزند پروری
و اصول سالمندانپرستی
و اصول معلومانپرستی
و اصول معلومانپرستی
و اصول معلومانپرستی

وین من
 با آدمی چو
 نزن با آدمی
 وین من
 با آدمی چو
 نزن با آدمی

[illegible]

که خانی در میان کت پاره و کج
 از نو می خستنی بهت معنی نه ز لایحه
 سارو سیف کفانه زینجا بوی کس تو را
 می پوش کت پوشه در دانه در دانه
 در کج جفتی بصد چو کت
 از ناز کت

[illegible]

خجسته شانه ادر و شادون تراون
 کمت چوین مبتلا در وادی غم
 سودیو بوزت کلام در دگر
 ونن تاج الملوکس ای مهربان
 کرت نه راه بوازده توت شاد
 ریت نپس نپاس تل بلفت
 بدینگونه سپن دیوش مهربان
 ونن تاج الملوک گفتار شیرین
 بنجو شکوی لدن در شیشه دام
 بیک روزی دیون از مهربانی
 غذا چاوی چو کبابی کرت نه طهار
 کس تاج الملوک عرض منب
 غذای آدام باشد نکوتر
 به بوزت دیو در یکدم و دت گو
 پین حاجت و چوین از دیده راه

چگونه نه اله مایر خود مصیبت
 پمت چوین در نم زامت قدس خم
 برجم دل سپن و راه اشک یز
 کری نه کهنه شتم چوم از سلیمان
 کرت از بند رنج و محنت آزاد
 کدی مطلب نه حاجت از محبت
 کرن هر روز چوین شفت نه جان
 توان دیوش مهت هر دم او دین
 بدجوئی کرن مغرور و نیرام
 دین لشای نهال زندگانی
 جمع نھاوی کرت کوتاه بیکبار
 بلاشک چوین نه یر میانوی محبت
 چه لحم و آرد و عن نه شکر
 هاندم کار و انس منکر کرت پیو
 بیکدم هت ز لگو او نه قطاره

اگر می آسهم جانک محبت
 کمت چوین مبتلا در وادی غم
 سودیو بوزت کلام در دگر
 ونن تاج الملوکس ای مهربان
 کرت نه راه بوازده توت شاد
 ریت نپس نپاس تل بلفت
 بدینگونه سپن دیوش مهربان
 ونن تاج الملوک گفتار شیرین
 بنجو شکوی لدن در شیشه دام
 بیک روزی دیون از مهربانی
 غذا چاوی چو کبابی کرت نه طهار
 کس تاج الملوک عرض منب
 غذای آدام باشد نکوتر
 به بوزت دیو در یکدم و دت گو
 پین حاجت و چوین از دیده راه

نیوی این شمشیر
 دونه که سوزی
 کرم کینه
 نیت از دود
 خجسته شانه ادر و شادون
 کمت چوین مبتلا در وادی غم
 سودیو بوزت کلام در دگر
 ونن تاج الملوکس ای مهربان
 کرت نه راه بوازده توت شاد
 ریت نپس نپاس تل بلفت
 بدینگونه سپن دیوش مهربان
 ونن تاج الملوک گفتار شیرین
 بنجو شکوی لدن در شیشه دام
 بیک روزی دیون از مهربانی
 غذا چاوی چو کبابی کرت نه طهار
 کس تاج الملوک عرض منب
 غذای آدام باشد نکوتر
 به بوزت دیو در یکدم و دت گو
 پین حاجت و چوین از دیده راه

19
 در تاج الملوک
 کمت چوین مبتلا در وادی غم
 سودیو بوزت کلام در دگر
 ونن تاج الملوکس ای مهربان
 کرت نه راه بوازده توت شاد
 ریت نپس نپاس تل بلفت
 بدینگونه سپن دیوش مهربان
 ونن تاج الملوک گفتار شیرین
 بنجو شکوی لدن در شیشه دام
 بیک روزی دیون از مهربانی
 غذا چاوی چو کبابی کرت نه طهار
 کس تاج الملوک عرض منب
 غذای آدام باشد نکوتر
 به بوزت دیو در یکدم و دت گو
 پین حاجت و چوین از دیده راه

در تاج الملوک
 کمت چوین مبتلا در وادی غم
 سودیو بوزت کلام در دگر
 ونن تاج الملوکس ای مهربان
 کرت نه راه بوازده توت شاد
 ریت نپس نپاس تل بلفت
 بدینگونه سپن دیوش مهربان
 ونن تاج الملوک گفتار شیرین
 بنجو شکوی لدن در شیشه دام
 بیک روزی دیون از مهربانی
 غذا چاوی چو کبابی کرت نه طهار
 کس تاج الملوک عرض منب
 غذای آدام باشد نکوتر
 به بوزت دیو در یکدم و دت گو
 پین حاجت و چوین از دیده راه

وَنُزْنِ دُیُوں اَوَّلِ نِصْفِ اَظْهَارِ
نِزَہِ مَادِ الْکُنُوتِ زَکَرِ کَرْدَنِ نِغْمَتِ بَا
عِوَضِ خِجْمَتِ بَا
دِیُوں اَوَّلِ نِصْفِ اَظْهَارِ
نِزَہِ مَادِ الْکُنُوتِ زَکَرِ کَرْدَنِ نِغْمَتِ بَا
عِوَضِ خِجْمَتِ بَا
دِیُوں اَوَّلِ نِصْفِ اَظْهَارِ
نِزَہِ مَادِ الْکُنُوتِ زَکَرِ کَرْدَنِ نِغْمَتِ بَا
عِوَضِ خِجْمَتِ بَا

وئے دن مصلحت بوار محبت
وچھو ادہ نیرہ کیا ہ از پر دہ عجب
ہماندم شاہزادن کرتاری
وچیت دیون نعمت پر تلن شود
ہمان ساعت دیواہ اک مثل کھسار
سلاماہ کر تھ خوش دیون سٹہاہ
وچیت شاہزادنی مراونی سر
پن حیران دلشیت دیوانسان
نزد خو دلچب چھوس بوزانان
چھو کیاہ باعث اسنری ونداری
ولس دیون یہ بوزت ای برادر
کرت یکی سٹہاہ تھوش بو مشکور
امی بابت مہ کرت از تھ چھوی
ونت نی صاحب خان برنجان
کری دیون ضیافت لذت نوش

بطور سابقہ کر ڈی ضیافت
 گڈی مطلب نمکو کاسی پوسیب
 ضیافت کی دیگر اقسام ساری
 شامس کن زن کر کھیاہ پرا زور
 سپن حاضر پیش خدمت یار
 ات اندر نش بشتر آدہ نظر پے
 سلاماہ کرنے دیوس شاد و خوشتر
 پر زہن نفس صاحب خاں بس یہ افسان
 چہ کیا نسبت دیوس باجنس انسان
 تشریط کر مہ شہر اظہار ساری
 سہماہ حق جو مہ بند کھتمت میر
 کرن نیکیس بدی کت شایہ منظور
 وچہک ید کسب از این آدمی زاد
 نہون شہرت ضیافت پیش حاکم
 دہان شیرین سپن نش و در خوش

ز دست کشیده شد
نوعی از این که در بین مردم است
که بدوی تازه برین میزنند گاهی
آنرا میگویند به سبب آن
چون که در میان مردم است
مخصوصاً در میان کسبه و تجار
و بیایان و بید ملاقات

۲۱

مع الفقه ان محاسنی عار
بنه اک اس نش دیوس خبردار
جملک آن یکا دل افسر کار
دیون سردار در ملک ولایت
حاکم نادرش نامی نهایت
نامه نوشتن دیوانام همیشه بود حاکم
پاده اشک پری

کون بایس بواجاه از عدل
 مکن چشمن بایس از عدل
 دوزان پس از عدل
 که بدوی سوزن بایس
 که بدوی سوزن بایس
 که بدوی سوزن بایس

مه هرگز چو نیته ز راه روزگار
 گمیت بسته بو چوین رشوق آدم
 کرت شفقت محبت از دل جان
 بلا شک جوم هوئی چنین بندوی
 به تنهایی گسست کلفت وارا
 کرن شو بکس سٹہا ہر و محبت
 ز رنج و غم گریھی از او خاوان
 بیه و پیش زہن ہمرہ یہ آدم
 روانہ کو سوی دلیر صید ہوش
 پرن حمداہ مئی سوی خدا زود

ضروری جوم گریں تنو چار و پاچا
 سٹہا چوین بد متوی بود گل غم
 مہ از یک مدتی رحمت انسان
 بفرزدی گرم مقبول منظور
 ز بعد رفتن من روزه تنہا
 توی سوزم یہ نور دیدہ مشیت
 بہر صورت عزیز دل بناون
 لکھت خط قاصدین تونی ہاندم
 یہ بورت قاصدن ہوئی تلمذہ روشن
 سلامت ان منز لکھا مقصود

تھک مضمون کون بایس
 سٹہا کہ غرض بایس
 یک روزی دلی بایس
 قضای کار دلی بایس
 فی دلدست بایس
 ز جنت زن بایس

رفیق تاج الملوک ہمراہ قاصد مبعہ نامہ دیو حمالہ

کرن شہزادہ تر خط بہت حوالہ
 شکفتہ تر سپین سن غنچہ دل
 کیس بو خوش سٹہا از حدونی کیاہ

دوان بتو قاصدن پیش حمالہ
 سپین فرحت متن دشت سوحال
 وئن تر قاصدس ای پیکر انا

جایی صد پیکر حسین
 کرمی کوٹ از حسین
 سوری بنا قاصدین
 بکری سٹہا
 جود شہر سٹہا

ازین خط بہت سٹہا
 فقط بہت سٹہا
 خط بہت سٹہا
 خط بہت سٹہا
 خط بہت سٹہا

شمع را که فلک پروانه گردد
رود خورشید از نور صفائی
یکان شهرزاده در فردوس عالی
کرین سیره گلستان بهر سو
ز دیده و چون با قوتی بنگالا
جز نبوی هرگز صنعت بهر حد
میان صحن حوض آب کوثر
در آن چشمه گل خوبی نمایان
سپاه نازک رخسروی زکات
سوکل ید باوه بنوی رویه بلبل
و چیت تاج الملوک گل شاد سین
کدلت جامه و تهوی از چشمه گل
انگ گل نه کرن در دلش جا
کرن در بر لباس شهراری
از ان پس ترا و اندرت مگاسر

به عزت و عود به حرم حضرت
مهر کعبه گزین عشق شب
منور جهان از نور طلب
حمله آید در سخن جفا و باران
سپین دامن بیرون نهدی نهان
ببیند که در این دنیا پنهان
در روزی که بگردد سحر و جادو

بدل تخم مصلحت زان درین کار
بنک بهتر تھون تپہ کنہ نشانہ
ونت ہی کڈ نہ سن آہستہ خام
پن انگشتی سن کر نہ در بر
ازان پس را واز باغ جہان تاب
ترہ سابقہ ہمراہ موستان
حمالہ اس دزت تہظار س
سٹہاہ کیہ شاد و تو احوال دشت
کذا رک وہ شادی نین سیرات
شب اندر تراوشہ در محلہ خانہ
سپن و نوی بدجوئی ہم آغوش
دران عشرت کڈوک بلکہ کیونتر کالا
دن گدی وی مخو دس بخلوت
چہہ بدوی اس را بنجا شاد و ستر
کر ن لازم ہو تو تدبیر در کار

اسخواب باز و نکلن میاؤ دلدار
 کترهای بیتهو حال دلدارن عیان
 بنزد خود تهون دلشاد و محرم
 دتن سر از خبر در راه دلبر
 ز دل بیایا تبار عشق مهتاب
 بدر آمد مراد خود خموشان
 پس نامت نظر طپش سوار
 نند قامت قد شمشاد و لبت
 ز لیس و غمزه فلوس باغ مکان
 بنزد آن نکور وی زان
 می فرحت کوک از خرمی پوش
 شبه که شاهزادس پو خیال
 که ای بانوی خوبی مهر طلعت
 مکریمیت شفیق نش سهاه دور
 ننه موکلن زنا جنان چو توار

۲۷

و این است که در هر یک از اینها
باین نوعی نوشته اند که در هر یک
کلاس کوچه و چاه و بستان و بهشت
فدای خود نموده اند که در هر یک
چگونه میباشند و زندگی آنها
نشان داده اند و هر یک از اینها

[illegible]

[illegible]

خود تاج
نشین مهر او بود اسباب
جگر ایس یال و سمانه کین بار
بنده محموده حمید خیر و کار
کرت رخصت بین رفاه و فداکار
شکی حرم این تنو جان و پاک

۲۹

مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء
بکراچی

کتاب: تاریخ اسلام
جلد: ۱
صفحہ: ۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء
بکراچی

نور اللغات

سپهر آزاد است پای در بند
خیالات و مقامات و کمالات
کز بهت خوش طبع محمودین آغوش
ز غمخواری ستهام منون و مشکور
می فرحت برک کلون جابین
سویبل اسو گلچینی انتظاری
کمال مقصود بهت سپیدی مظهر
دلارامس نه یار کا مکار
و فی تراوک نه نهت کز نه افوار
از ان پس تراوک از قید خانه
گمت ضائع کران قریب وزاری
به پیش آن صنم خیره سلو کن
دوئی اجیر عظیمه اوطد کردگار
بو تراوک هم مگر شیطی زینکار
کرک آزاد از زندان این باغ

دین سجده بدرگاه خداوند
مفصل شاهزادان و نسه حالات
صنم بوزن سهاه سخت آیه در پیش
بدلاری کرن محموده مسرور
توقف کر که نه نته کنین این
از ان پس شاهزادان کرتاری
کرن سامانه خم سفرک میسر
در ان اثنا و ن دلبر نگار س
بنی هر خند بوباین هند طر فدار
بز انو تھا و نک مہری نشانه
ونتئی کر کہ حرقید ساری
شفاعت شو کرن تاج الملوکن
کرک آزادیم گیمت گرفتار
دیس تہہ ایجو ان بخت و جہاندار
اول تھا و نک بز انو مہر ہند داغ

کون که در دین خود را بخت
 بپایان فرستد که این در او درید
 کفایت نکرده است بدین که این
 دین را در پی پیش

سپین بزمنده از نورش گلستان
گلاک پاٹھ رٹنو بر جگر داغ
بجای سرمه یاد حشیم بلبیل
بحوض آب چون مہتاب نابان
وچین مہتاب بثر شمشدہ مہتاب
ز روی خود کون از آب تمہ دور
وچیت پیہ سرنگون نرگس بگرداب
ز کار سحر لاکن باغ در دام
گلاک نمہ گر نشانہ وچونہ بلبیل
پرکت دہ سپر تیر کونہ مہیہای
چو زرد روی سپر سن لاک وین
غرق در آب حسرت جان دل گوس
بدل تاملت وچین انکشتی
ز احوال عجب خاطر پریشان
خمار غم تلون اندوی سیمین

پیکان ماه پرستان کیه نشان
 ز نقش باقی آشفته گشت باغ
 غبار رده نشد برده بت کل
 خرامان واژه سس کاکل پشان
 ز دست ناز تراون پش آب
 غبار عطر گرد مشک کافور
 خار خواب چشمن ز لوسه از آب
 ز بر جاد و اثر تراون نظر بام
 بنا که تمه نگه بده ترا و بر گل
 و چین هر چند گمتر خالی کل جا
 نظر تراون گشت تن حسیوس
 سپر آشفته خاطر کرپوت غم موس
 بدست تراون نظر از ناز آبتنی
 و چیت خام سپر تر زیاده جبران
 ملون افقه چشمنی با جا و میکن

سپن شرمزده از نورش گلستان
 کلاک پاژ رخنو بر جگر داغ
 بجای سرمه یاد چشم بلیل
 کجوض آب چون مهابانان
 و چین بنیاب بر شرمزده مهاب
 ز روی خود کرن از آب تمه و
 و چیت پیه سرنگون ز کس بگرد آب
 ز کار سحر لاکن باغ در دام
 گلک تمه گر نشانه و چونه بلیل
 پرکت ده سپر تر کمر نه میهای
 چوز ز روی سپر تر انگ و پس
 غرق در آب حسرت جان دل کوس
 بدل تامت و چین انگشتری
 ز احوال عجب خاطر پریشان
 خار غم تلن از روی سیمین

لیکن اول بمبدل ساجد بپیشگاه پیران این حال
 بگذاشت که بیکه سهرابه پیران این حال
 بهر خانه دزدان یکماه بر بطور و ساز
 و پیران بدین روش شکایت کرده باری
 در شرق نشان اندر و تهنیت
 بهر جانب بیابان اکتی

عجب است که در این وقت که
بمیان تو و من رخسار آینه طلعت
چرخ می‌گردد ای طرفین که
در این میان هر دو طرف بماند
و زن فکله وزن سوز و زنده

۳۲

۳۲
 کیمیا باعث اکملی
 اوی اکملی
 ریش خندان
 دنی حال
 شکر و قضا
 ده کلین

این پریه تم از حکم شهبانه
 غضب عشق منها از دل کزین دور
 خیر روز و تو ہی چاره جان در کار
 گلش محرم سو بلبل روز مهسود
 شهنوک ز مارن جهاش آن سخن بود
 کمانه را و مدت بیه آیه پایش
 بن و بزرگ نهند که خصلان پانه
 بن و تی گو این کیاهنزیایش
 بلا تشک پر اوه سوی اسرار مقصود

پیکان کیه واژ دریا قوت خانه
 سحر بن بن تمن سارن دشن پور
 ازان پس دیونه تمه پرین تنکیراد
 دیون آیت مه در دودل شکست
 بهماندم در ایست بهت پیر به سر
 نشانه کهنه لبوک نه منیر حیاش
 مکرش نیره ژمار نه بے نشانه
 لپی سوی بے نشانش کام حیاش
 لپی سوی را ده پس از بود تالود

برآیدن بکاؤل از شهر خود برای چنین معشوق

ز سوز عشق هر دم آس نالان
ز تیر عشق بریان جان و دل گوس
چو رندان درایه میدانیم
هوان پے جنگلن فیرن بصرا

بکاؤں اس گھیر دل پریشان
 تڑپن زنجیر شرم و ننگ ناموس
 کمر محکم کندون از استقامت
 دودن دین بالہ یاس اس ہرجا

سین آفریده دل باین طریقی
 از بندت سین بکنش عقل و
 پیر از حکمای دین علاج
 از آن پیران حکم و
 سین آفریده دل باین طریقی
 از بندت سین بکنش عقل و
 پیر از حکمای دین علاج
 از آن پیران حکم و

هر صودت که بین دیوانه ساری
 شکر دایر منخ زواری
 رسیدن بکول ملک و خدای
 ران اشنا که در کمال

هر صودت که بین دیوانه ساری
 شکر دایر منخ زواری
 رسیدن بکول ملک و خدای
 ران اشنا که در کمال

متهن روشن سبزه چمن منس بود
 از اندم کردن حکم شاد بانه
 خبر یوزت بکاؤل نیز سیر شاد
 بود از سمن منبر گاه مفصود
 از ان پس کیه روانه سوی دریا
 غبار ره کردن بالکل ز تن دور
 کردن دون کا کلن چیده شانه
 کهرت در بر لباس خوش زیبا
 با هسته تلن منم بایم رفتار
 و چین پس کن بچکان کش آس شکار
 نظر پس کن بچمنه آس تراوان
 و چین پس تیغ ابر و چشم جادو
 و چین پس آس نمند روی تابان
 بیان پس آس نم مشکان سببش
 نشان نش آسوز لفس منرخک خال

ز لُس غصه ملاله کو سو مسرور
 کد این خم عطا کرنے خترانه
 پرن حمده کیس از بند آزاد
 بلم رهزن دلک از حکم معبود
 کرن اینه روان حد مصفا
 ملن منم ارغوان مشک کافور
 کمر مشتاق پایش آس پانه
 سمن بوکیاه شوبان خوش و جوانا
 بر عنائی پکان کوسوی بازار
 زه کاکل عنبرین چون مشک تانار
 اکی اشاره نس مجنون بناوان
 گر تان گشته زلال جنگل چو آهو
 چیهوان دیشیت پیوان سوز جان
 پیوان پاره کهرت سوی سببش
 لکان زالس چو عنقای زین بال

هر صودت که بین دیوانه ساری
 شکر دایر منخ زواری
 رسیدن بکول ملک و خدای
 ران اشنا که در کمال

هر صودت که بین دیوانه ساری
 شکر دایر منخ زواری
 رسیدن بکول ملک و خدای
 ران اشنا که در کمال

هر صودت که بین دیوانه ساری
 شکر دایر منخ زواری
 رسیدن بکول ملک و خدای
 ران اشنا که در کمال

چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض

و چو گیاه نیرهن از پرده عیب
بیا ای عاشق صادق قدم خود
نظر بدوی کرک از دیده دل
گفت معشوق طالب عاشقش
کلی عاشق و جوم معشوق بیل
چو اول عشق از معشوق پیدا
سره کس مدبر چو صدی صدی
به ز عشق که در نار طلب او

رسد دلدار من باز نیت و نیت
قولت نابود در امت از ده بود
فنا تراوت تقاسبتی ته حاصل
بنیومت عاشقی مطلوب صورت
چو کارن طالب بس مطلوب باکل
چو سوز و شمع پروان هست پیدا
مقدر جلوه دت نارس تن نورس
گذر که خنجر دئی تراوت سو ز پرو

رسیدن محاله نزد تاج الملوک و تیار کردن باغ و عمارت را

بله شهر ادوی بنو مطلبک گل
پس بیچاره تر آواره در راه
و دان ریوان ز لان گوسوی حنک
اول ز ملک کدت آتش بنادون
همان ساعت سپر حاضر محاله

مستن تاج الملوکس زوره باکل
گفته است پاره جگر تراون بخول آه
زین رو پس گشتن آس ستریل
وزان پس نت سو موی بیو مان
گه زن سه شین ته تراون آس ناله

چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض

چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض

چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض
چو آید از ده ساس و عین بیاض

فول طبعی و بیانی که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است

<p>دیس تاج الملوک ای و فادار بدین گونه و نه حال مکان حامل و دیون کیشن همان آن اذن دیونی اینو جوهر نه گوهر دیو و کر ترن دهن سیم و زدن کرک هر گونه جوهر جمع بهت کهنه تر تراوس ترن در عی نه بنا بر زر کرک از حد عمارت کرک عیس اندر حوض گهر آب مکاناک دران محفل سجاون مقابل کر نه چون باغ پرستان ز کوهر باهر آنچه ماند فاضل هر گونه پسر ساری تباری دیس زان پس حاملن ایگر گوش نجم کثیره مه محنت چانه بابت</p>	<p>زه چوک بیشک سهاه مشفق غنار بنا کر زن تهوی در یک زمانه کر شو آیتو سمت لعل بدخشان اذ بودی و وانی سونه بال بر سر و چیت جوهر سوجگل کو سهاه بنا باغک کرن جل منوکه تبار زمین باغک سپن هر سو منور بقصر و باغ تر عالی نهایت بلبح آسور و شن همچو مهناب زری کمخواب طلست بچاوان فوله و ن کپاه سپن شوق گلستان بحکم شه خزانس کر که داخل و چیت شهر ادسی رشج بقاری نصیحت بوز میانی از دل و هوش کئی معلوم میانی سار شفقت</p>
--	---

نمونه ای از این کتاب است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است

نمونه ای از این کتاب است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است

نمونه ای از این کتاب است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است
 در آن ملک که در آن ملک است

این دو عیدین ای که گفتم
نه یک بار که ای نفع بیک شهره
بدن بخورن نه فساد کفر
بسیار است از این معلوم اختیار
شاید بشود که این شوق
از این میسر نیست و در این
که این را به نظر خود
و این را به نظر خود

نزد گوهر کمرن داخل خزانہ
کمران کے از فراغت عیش و آرام

دُر و دلبر لدُن منتر محله خاش
چوان می آس از میخانه و جام

خبر رسیدن نزدین الملوک از نباشدین مکان

و ن ر ا و ی چنین حال نهانی
 غلامه آسوش تاج الملوکس
 دوسه که آسود امت سوی جنگل
 نظر نراون بده اک و چینه نگاه
 پرت پس نش منونه ای پیر کهن سال
 بدن دپوش بشر قسان به ن هوم
 دپس مسعودنی ای پیر خوشخوی
 منت بونرد آ فاپط مکاس
 چه نرزد یک در جنگل عمارت
 بدن دپوش و ن کیا بهوک عجا
 بوحوس واقف مکتوبت جنگل بوح

دین حالات از شیرین زبانی
سُطراه نامی نه تا و مسعود و یونس
کمرن سیره نه مارن سه نه نه انگل
پیکان هفت بار هم از سیر راه
زده کتو تک بار هم و نین حال
بقیمت و اثاث و نت کن هم
بگردان از دیار سابقه روحی
رُت بخش گز شک مسرور این
بیا با من کرک پانی ملاقات
مر نشه اک دژده کر و زان چو غ
مر نشه کر و زور و زوی و زول دور

وین مسعودی چون شود چو پیر از دور
عزیز کیا به چو پیران قدم اور
بعد کنده که چه نیتی زار سوزان
چون کند چو پیر و چو پیر جوان
که می گفتم کیا به چو پیران

دین مسعود در آمدن عن بر سر ع
و بهر یک یاقی که یک سرین سزده گرم
دون شفته نه جویند تا سوزان
جگر تراوان پیرم غم غلظتشان
پهن بویست سخن دل بهنو قدم دو
سده ه الفام نه

عطا کرم خدای منت می مال
شهره شرمندگی که بر این
نیش کنده و راه این کلام
سجده تاج الملکین دلاسه قوم
بد پیش نشانداده و این کار
سویله نموده و این کار
مکان جبرین بگویم نه گویند
ایمین غم من سر بسوزد
نه ای کلام جبرین نه

بسمه تعالی
در روز یکشنبه
در ماه جمادی الثانی
در سال ۱۰۸۰
در شهر تبریز
در محله کهنه
در کوچه کهنه
در خانه کهنه
در روز یکشنبه
در ماه جمادی الثانی
در سال ۱۰۸۰
در شهر تبریز
در محله کهنه
در کوچه کهنه
در خانه کهنه

خبر و نهی دهاش و اتناون
به بورت آبی ساری کوک لاران
غرض پس سیره دن از شوق و بیدار

در بیان خبر رسیدن بزرگه کو تو ال نرد وزیر اعظم شرفستان

خبر حالی سپریله کو ٹوالس
پیکان راهی سپید سوی وزارت
فلا فی طرفنی منیریم همه هفتان
هزاران خانها عالی همه گهیت
دران جنگل گهیت بد شهر آباد
و هنر میلن زمین تکیوی چوپرند
محلات و عمارات درخشان
چو جنت باغ تره زمین نهاده
وزیرن التماس کرده باور
بعید از عقل و دانش آیه ش کال

دین مادیان بجان دشمن هوایزه
شکر خود نشسته اسه مار به بدخواه
نزد دین بصورت کج بود دوست
و مان بجای زودنی و کنی دوست
چون بر منک بر او خداوند
چون بر منک بر او خداوند

[illegible]

نه بديك ميه باوي كنهن
 به بوزن دوي در عدل
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين

بناحق مارلسن اک بدوتين
 به بوزن حضرتوارشاد كرزود
 همانساعت لبت سوي اتناوك
 برتس شاه زمان ن من حال
 غذا انسانه سند چوي پاك طيور
 ولسن تخم جانوارن ايجهاندار
 مكر دشمن گكم مبه پرزه ناون
 وچوم بله زنده پوشاه بنكه نشان
 مكر و چوي امس باوي شطال
 ازين زنده مبه دپو مرد خدا چوي
 به مكر و زنده ازتن واليس حل
 كرك ازتن منس دارم بلا دور
 از ان پس كلو بيزوزي سوزلس
 دين پانو لكس و باره ددم
 ومنت در حل دين سن اي هنرمند

فلاني زنده پوشن رفقين
 سو ظالم و لولي يكدم كرن بود
 خدمت حضرت دست بسته تهاك
 فقير عرض كرايشاه اقبال
 كهني يك كانه زمردان كرسو كودور
 اگر چه چوي ز كوتاهي بولاجار
 به چوي ته دورى باز كهياون
 مبه دپو آسي خموشان تير سوان
 كمت چوي بخير بوينت زالميان
 سلسر پيه از مكر و دغا چوي
 نته زاله گن كم سهه نه مانگل
 ومنت لعن ملامت كركه مفرود
 عجب مردس اكس ساده خيالس
 نه چو معلوم ون كياه نيره اكلام
 بو ناخني كياهه كرسن در نفس بند

نه بديك ميه باوي كنهن
 به بوزن دوي در عدل
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين

نه بديك ميه باوي كنهن
 به بوزن دوي در عدل
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين

نه بديك ميه باوي كنهن
 به بوزن دوي در عدل
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين
 در انزوت در دست طبعين

دیون پرین اندر بخشش متوقف نش
کرن خوابان عالم دست جمالا
فلک دیوانه کمر نم او مس پست
بعشق خود کرن منظور آفاق
کرن پیدا چراغ مهر و الفت
شمع زن چس زن زار بحر ان
مه زلفن چان پابسته کرم دل
کرم سوزانه سرتاپای عشق
مه کرم کچھوم جانانه پس
زده رستوی کرم حاجت مانع جنت
ضرورت چھوم اگر باوک مه دیدار
رسیده تب زلم دیدار چانه
زده رستوی زندگی کهنه چمنه درکار
میرت از دل مه کرم فحبت
فن کوتاه بن واره چھو مشکل

ننه پاره گشت چو یاییه نیلانی
ننه دلم منم درودک نامیه جانی
ننه لگان یار کو هم سینه بران
بو ای کوس فزه صفت عرقاب سیلان

[illegible]

سر پا کر مہ ناز عشقنی سُر
 ز دل ہرگز نہ درود و کھٹکنہ
 بہ و بہت مہ چاوی دی نیبا
 بہ و بہت زلم چانی زہ شہار
 بخت کثیرا مہ سختی چانہ بہت
 ز عشق تو زہندم کوہ و بیابان
 تی عشق اول ہوم جذبہ کرم
 تی نارن ذرا کرتے اثر زہ
 بو چوں و زت بدیدہ انتظار
 مہ در دل ہوم نہ ہرگز صبر و آرام
 وٹن خط کرتے جل پر یہ حوالہ
 سمن و درایہ خط بہت شاد و خندان
 بہ کو ہم ز دیدہ بارہ ہجور
 ز خواری عشقہ بیاری بلہ
 تنہ مہ بارہ کلمت ہوم فریبا
 تنہ نالان بو چوں زگرہ زار
 لخم محنت ہرم خواری نہایت
 لخم پے چاؤ در ملک پرستان
 زار شوق ساروی سبب نہایت
 کمر چہی آتش عشقہ خبر زہ
 بہیم کراہ و صداک عشقہ تار
 نکار س شوبہ جل سوزن پیغام
 بد سوزی سوترا وان آسو نالہ
 بہکیم و اثر در ملک پرستان

ریاستین حماله نامتاج الملوک نزد بکاول و مضطرب شدن بروی

عراضیه شوق کوی و دین کثرت حل

[illegible][illegible]

نزه اول در بیان حال و عزت
وزان پس از آن که در آن وقت
رفاقت بجا آمدن در آن وقت

وزان پس از آن که در آن وقت
رفاقت بجا آمدن در آن وقت

وزان پس از آن که در آن وقت
رفاقت بجا آمدن در آن وقت

وزان پس از آن که در آن وقت
رفاقت بجا آمدن در آن وقت

و زبیر کیفیت و نئی سر سر
سپین چیران آن میر و زارت
از آن پس که سوی شاه جهاندار
سپین حصار بوزت حال چیران
سپین دشت و گینه خوشحال و مشر
شب چیران زلم نه صبح و یو هم
خبر از یار است با و صبا ام
سپین زین الملک معنوم بسیار
از آن پس و نونه با و زاری دانا
بعید از مصلحت تله کهنه سپینکت
وزیرین عرض کرش ای جهاندار
چو بهتر بل کرن تش سبب الفت
کرت و راه مدار از هوشیاری
به بوزت پادشاهین و پوسه ی بار
کرن گزیده از فصاحت و رشتانی

به آسن و یو صمت از دیده سر
بجز فکر کو غرقاب نامت
سر سرش کرن احوال اظهار
بکا و ل کیه سهاه شادان و خندان
پین الحمد لله مه بلوم شور
نوید و صلووی تصدین بوی هم
اثر سپین ولس بوزت به پیغام
بحیب فکر سر ترا و ن درین کار
اگر باشد چنین صورت در بجا
ز و ال سلطنت باشد بجایت
و عقل عاقلان کهنه چو نیه دشوار
ز و ال مملکت چو ی از عداوت
کرن پابسته اندر دام یاری
چو بهتر و ن گزین جانوی و بکار
و چیت شفقت کرن تش مهرانی

سجاده و پیش از آنکه
سجاده و پیش از آنکه
سجاده و پیش از آنکه

سجاده و پیش از آنکه
سجاده و پیش از آنکه
سجاده و پیش از آنکه

سجاده و پیش از آنکه
سجاده و پیش از آنکه
سجاده و پیش از آنکه

این بیت را در پیش این که در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت

این بیت را در پیش این که در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت

این بیت را در پیش این که در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت

تهند اوصاف تم باون سراسر	ته بورت گوشه نشسته شاد و خوشتر
سردیته کرده شاهس فهر کوی مار	کر من شتاق و راه بهر ویدار
سپاه بهر سمن بدوی زه دریا	ز جود و فیض با هم از تمنا
و من شهر اونی اے خوب گفتار	بو کوسه خوش سبزه بورت اختیار
مینه اسیم تمنای ملاقات	بهرین جلدی خداوند سماوات
کرس زان پس و زین حال اظهار	ز بعد هفته و اتن تو جهاندار
دران اثنا انک کم غمتک خوان	رنگارنگ خوانن خورشید تابان
کرک با هم ضیافت نوشن بامت	غلامس کن اشاره کرده نامت
ملازمیم چیم بامیر وزارت	کر و بخشش من خوان ضیافت
وزان پس منو و زین تن اجازت	دیور حصت ز شفقت بد چیت
روانه گو سوی شاه جهان تاب	بجا اول ازین تسلیم و ادب
وزن احوال نفس ساروی مفصل	به بورت پادشاهس درایه شکل
وزینو شیر سین تاج الملک شاد	حاله ساله بایت ول کن یاد
سین حاضر بخدمت آن فسوناز	بهر خود و ندکن متونک نرس مان
کر و حالی وینو گیاه چوم مرفان	کرت تو خواوه تی حاضر بمان آن

این بیت را در پیش این که در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت
 بهر صورت این بیت را در این بیت

مهر علی عقیق و احسن کلامی
بیت بیان زجبار عقیق

مختار حیات
پایه پایه پشته
بستنی باده
جفا و

و این خطبه
در ادب و
نعمت شاه جهان
چو در فیه
استاد سلطان

شهرسیم آس بر و نهم و در فرزند
بکاول آس بوزت شاد و خوشتر
بهمراه پادشاهس آس دمساز
ز شهر شرق بامیت درایه یرون
شهرن ناگه نکه یله ترا و پراه
وزیرس پونه اے میروزات
وزیرن دیوسه ای شاه جهاندار
وزیرنسو آسو بالکل کهنه جنگل
نگارین چو ازین سرحد سها و ده
دران اثنا غلاماه و اتو خندان
وزان پس گزیده شاهس عرض خدمت
حکم هجوم آغده سندی پیره تبار
پنجم اسباب است که تیره لوٹ پاؤن
به بوزت گوشه نشسته شاد و مسرور
بهر جا آس اسباب بیافوت

هست نم بر سواری در آن خورند
 لباس ندکرت سی درایه در بر
 بختوه ناز ماران شهر و یار
 سوی ملک نگارین شاد و مهنون
 و جهون دور پیون نور انکوی گاه
 بی آسی تسنر عالی عمارت
 شانشب چو بنا کر میت نوی کا
 کمیت بیت ساری چوی از مبدل
 بمسروری چوین ن قدز کاش
 دژن سجده زمینش پیش سلطان
 خدای عالمین تهونی سلامت
 قدیم بامیت بڑاؤن منر نیامهس
 فقیر آن غربا، ن دل خوش بناؤن
 پیکان شپو و چپان فرد و معمول
 زیر اقسام لغت های جنت

[illegible]

۴۳

انما بکلمه بکافول یا شششماره

بجز این بی تو از طافت و یمن
که نیست سوزانه بیاورم این
نه فریاد کنده ای به عشق نازان
حال ببارد دست یکم سر خوار
و دهنی سپهر در امس که فدا
چون بامت ابروی دلدار

در میان این گاه نشاندن جمیع خاندان
 مادد بکا و می باد احوال استیغاری
 در تفر نمود و تاج الملوک
 بکا و می باد احوال استیغاری
 در تفر نمود و تاج الملوک
 بکا و می باد احوال استیغاری
 در تفر نمود و تاج الملوک

کھٹ پٹھن سوڑا نن دگلستان
شبانہ پیش دلبر و اتناون
سہ دلبر و بشون سپن قیامت
سر ایا نار کی عشق گنڈس جوش
ز شوق یار چہو خون ران
کران ہر گونہ چس الطاف و الفت
مہ دو بیورہ مشکل گویہ آسان
کہی خوشبوی بنوی موی مان
ز خوشبوی دماغس آس قوت
و چہون عشرت دلس منین موافق
بد بچو شی رٹن دلبر در اغوش
ز لک غصہ ملالہ نو لکھ گلزار
ز فصل دلبری لبو ہے مکافا
موذرت سبنہ محرک داد مان
کران بند آس نہی دز تکرہ کل

سودا گشت کس که در این دنیا
 دین و دنیا را با هم نگیرد
 در این دنیا که در این دنیا
 دین و دنیا را با هم نگیرد

غزل خواندن بکاؤل در فراق تاج الملوک

ایدر بجا چوم بدل سوزان میبار فراق
 کس نمی آواں سینه باوه کس یج در دل
 نمار سحر این نسد بریان کرم سینه دل
 باره دادی پاره سپدن عاشق جان و جگر
 دین می قس کفزار سیم سوکت شایسته
 یوسفن جستن می تراوم جلوه در دل کس نه
 بس تپه دیوانه در ایس قس بدل می جا چوم

در جگر لاله و ن ته زله و ن چوم سوزان
 بس فی قس ما چیت یکدم کرسن بار فراق
 کس حکمیس باوه در ددل نه سهر فراق
 در کلتان جایی کل اکثر فولان خار فراق
 دین تلن و در دوان پوت و چوم کار فراق
 مشر کیس سچون زلیخا قس خریدار فراق
 بس تسه خاناز نه کر دین حال اشعار فراق

ناری کردن بکاؤل از فراق معشوق خود و محبوس ماندن زندان

بدینگونه کران سی آس فریاد
 هر آن تش شوق عشقن آسور روز
 و چیت پر به تشد افعال و افعال
 کر شیت لاچاره و نو به پادشاه

دوان با چشم کران یاری ناد
 کران تش نار فرقت آسودلسوز
 منش گوشت و چیت سرقدرس وال
 منش فیروز شاهس کجکلا هس

در احوال ج الملوک در تاج الملوک
 به تاج الملوک در تاج الملوک
 به تاج الملوک در تاج الملوک
 به تاج الملوک در تاج الملوک

ای که در این دنیا
 دین و دنیا را با هم نگیرد
 در این دنیا که در این دنیا
 دین و دنیا را با هم نگیرد

نظر از این که در این دنیا
 دین و دنیا را با هم نگیرد
 در این دنیا که در این دنیا
 دین و دنیا را با هم نگیرد

بدید از آن روی دشت و دشت
 بصری سینه یوت بخت
 پیکان بکیم ناله سوی گشت
 دین از دشت بخت گشت
 پیکان سوی در آواز بخت
 بیابان و چون در آواز بخت

و چون باغ جریس منزعج
 درختن پت و چمن میون گشت
 و چمن خم میوه مثل آدمی سر
 نبستم گریختن میوه و نهایت
 اسن تراوت نه میونس پت و پت
 و چیت جیران سپن شهراده
 و دان از باغ بیرون تراوتی الحال
 و چون دوره انارک باغ مهت
 وسیع خم و پختنی کوزن برابر
 تلن خدیو ست ننت دپتون گلگون
 عجب خوشترنگ تر نازک کرتیان
 سپن شهراده دشت حال جیران
 پرالنده سپن از گره دشت هر
 و چنان فی نو بنوا سوی بهر رود
 به نهانی سپن ست دل سهاه تنگ

سهاه راعب سپن دشت غائب
 و چیت انار شهراده سپن سیر
 بصورت پت عجائب اسن مهتر
 سو شهراده ز دیده و چو که پت
 کلن پت میوه پیدا به تخی گه
 ازین حرکت سو پور خوف و دشت
 پیکان ناله دوانی بے پروبال
 عجب ز بکین و عالیشان نهایت
 دین دنیا و چیت گوشاد و خوشتر
 بیکدم جانورنت درای بیرون
 بمثل جانواران کرکه پرواز
 دین یارب بوما چوین خوش ایشان
 گروی نس عاشقش عشقن سهاه مهر
 ازین حرکت سپن ست ناله دلسوز
 بنا خوردن گل و پس دشت تنگ

بخت نام از خوف دین
 دشت عجب بخت سوی و دین
 دشت عجب بخت نصف دین
 دین عجب بخت شور و سماوات
 دین عجب بخت شور و سماوات
 دین عجب بخت شور و سماوات
 دین عجب بخت شور و سماوات

و چون باره پیکان صورت
 سهاه از دشت و چوین
 دین عجب بخت شور و سماوات
 دین عجب بخت شور و سماوات
 دین عجب بخت شور و سماوات
 دین عجب بخت شور و سماوات

بگویند بر آن کلدان طعن بچشمان
منقود اگر چه جان از نغز تابان
سپین و نسا و سوز و دردانه و نغز
بگویند بر آن کلدان طعن بچشمان
منقود اگر چه جان از نغز تابان
سپین و نسا و سوز و دردانه و نغز

سیه مارن کرن گروشن نهایت
 ز منکه گوسو جنگل بڑ منور
 بزور او سپن مسرور طبور
 سپن از حال خود خم مست و بخت
 سیه سرفن تلوی بیه منکه پاش
 سپن بیه از درس حاصل فرغت
 و چیت احوال گوشه زاده چرن
 دین منکه اسد در دست کریم
 کرن تدبیر التنا سحرگاه
 بدریا گور وانه شاد و خوشدل
 در پیش سبط کهنوی بامت سپن تمام
 بوقت خود سپن شتار خیر
 کل حکمت پشه خم لایس بام
 سیاهی نن سپن هر سوز بیکار
 صبح بامت سپن روشن خورشید

دمان موثر کڈن تم منکہ تا
 چو لعل بے بہا سوی آسوخو شتر
 و خوشان نورست ای از دو
 کشش کرهن کرن شہارنی نوٹ
 دوان بیہ ژا و منپن قید خاس
 سوی جنگل ہرن محکم بنوت
 برای منکہ پس دل پریشان
 خدایا دل یہ دردانہ مہ بخش
 صبح سپین نہ پو خورد کوی کوہ
 لب بکس تلون یک لختہ گل
 توقف ہر بن کڈنہ در کام
 کڈن منکہ کہ نیراز بہر تدبیر
 ز گل غایت منکہ دل سپین تام
 بیکدم مود دونوی مار و شہار
 ونہوی شہزادہ بن چون شاہ جمشید

جگر سوز
 سوی درختن بکوهستانی
 کهن طوطی بر گلهای بهشت
 دوشه که پادشاهان مینهند صدای
 سخن منتر چو پس از خضار
 سران می با پای گلزار
 درین جنگل چه از حدیچ افشان
 در آب بی جانواران بیابان
 غلامی جا به خواهر جوان

۵۳

بنام خداوند
 درین بهائی و در عین
 که کائنات
 ای خود کلام
 سودا پیش
 از اسباب
 در کائنات
 در کائنات
 در کائنات

[illegible]

کمن سوی واقف بر سعادت
 که این سخن غصه و غفلت
 خدای که عطا است از غنی پر
 دست طلب کی تواند که از غنی
 نصبت ای برادر بوزن کس
 سو که بوم کمن کمن کمن
 که نه بهتر بر هر چه کمن
 که بوم کمن کمن کمن

ز دشمن پیوسته بوسه گر کهون
 کرم واقف مژگی از جان پنهان
 دیش نمه نوره فیرت ای دلور
 مه روح افزا پیر کرمت ناوین
 بدر میانوی مظفر شه جهاندار
 جزییرا اک دن فردوس تبت ناو
 پیر بنه چیم مری نامی بکاؤل
 کیس لوری روانه از فرغت
 بیه دیون بواندره کرس بند
 کیرت بسته بو تنسیت مکاش
 تنه چیس در بلا گیشر کمر قنار
 مه گوشت چوم نهایت خسته جیکر
 به لوزت دیوسه شیزادون بکفاز
 مرصن کیه در جوانی تن سنیمت
 دیش نمه نوره فیرت با فضا

مه جوم یار بتعالی یار واور
 تهون مخفی پیوسته سرخوی خوابان
 بری چیس بسته گیشر خسته جیکر
 ستهاه از اداس منز هپاس
 ستهاه عالی حکومت بثر دلاوار
 کراک شای رخ رجا پیوی بصد چلو
 سه در سر و اطافه ... طلق باکل
 به تنهایی متش بهر عبادت
 کیس ناشاد بثر اسس بو خوسند
 به تنهایی بو تهولش قید خالسن
 ودان اسس پیو موکلن میانو دشوار
 بید حالی ستهاه چیس خوار مضطر
 سه خواهر جان گیشر کیاره بیمار
 بعهد حسن نس کیه پیوی نهیوت
 سه گیشر اس شیدا اوس بیت

کس پیوسته بوسه گر کهون
 کرم واقف مژگی از جان پنهان
 دیش نمه نوره فیرت ای دلور
 مه روح افزا پیر کرمت ناوین
 بدر میانوی مظفر شه جهاندار
 جزییرا اک دن فردوس تبت ناو
 پیر بنه چیم مری نامی بکاؤل
 کیس لوری روانه از فرغت
 بیه دیون بواندره کرس بند
 کیرت بسته بو تنسیت مکاش
 تنه چیس در بلا گیشر کمر قنار
 مه گوشت چوم نهایت خسته جیکر
 به لوزت دیوسه شیزادون بکفاز
 مرصن کیه در جوانی تن سنیمت
 دیش نمه نوره فیرت با فضا

کس پیوسته بوسه گر کهون
 کرم واقف مژگی از جان پنهان
 دیش نمه نوره فیرت ای دلور
 مه روح افزا پیر کرمت ناوین
 بدر میانوی مظفر شه جهاندار
 جزییرا اک دن فردوس تبت ناو
 پیر بنه چیم مری نامی بکاؤل
 کیس لوری روانه از فرغت
 بیه دیون بواندره کرس بند
 کیرت بسته بو تنسیت مکاش
 تنه چیس در بلا گیشر کمر قنار
 مه گوشت چوم نهایت خسته جیکر
 به لوزت دیوسه شیزادون بکفاز
 مرصن کیه در جوانی تن سنیمت
 دیش نمه نوره فیرت با فضا

کس پیوسته بوسه گر کهون
 کرم واقف مژگی از جان پنهان
 دیش نمه نوره فیرت ای دلور
 مه روح افزا پیر کرمت ناوین
 بدر میانوی مظفر شه جهاندار
 جزییرا اک دن فردوس تبت ناو
 پیر بنه چیم مری نامی بکاؤل
 کیس لوری روانه از فرغت
 بیه دیون بواندره کرس بند
 کیرت بسته بو تنسیت مکاش
 تنه چیس در بلا گیشر کمر قنار
 مه گوشت چوم نهایت خسته جیکر
 به لوزت دیوسه شیزادون بکفاز
 مرصن کیه در جوانی تن سنیمت
 دیش نمه نوره فیرت با فضا

کس پیوسته بوسه گر کهون
 کرم واقف مژگی از جان پنهان
 دیش نمه نوره فیرت ای دلور
 مه روح افزا پیر کرمت ناوین
 بدر میانوی مظفر شه جهاندار
 جزییرا اک دن فردوس تبت ناو
 پیر بنه چیم مری نامی بکاؤل
 کیس لوری روانه از فرغت
 بیه دیون بواندره کرس بند
 کیرت بسته بو تنسیت مکاش
 تنه چیس در بلا گیشر کمر قنار
 مه گوشت چوم نهایت خسته جیکر
 به لوزت دیوسه شیزادون بکفاز
 مرصن کیه در جوانی تن سنیمت
 دیش نمه نوره فیرت با فضا

سپین و شرمندہ از مرد نکو فال
سرگزی یادش این بود احوال
دین بیکہ کورم از دیدہ عمارہ
لہن و غم نہ ندی بیشک دوبارہ
سہ ماہ شادی نہ رفت یکسہ
بدو دولت زندگیاں خوشدل
سرگزی یادش این بود احوال
دین بیکہ کورم از دیدہ عمارہ
لہن و غم نہ ندی بیشک دوبارہ
سہ ماہ شادی نہ رفت یکسہ
بدو دولت زندگیاں خوشدل

دو صد من سنگ نسل این بهریت
تخی زوره بجلدی کمر نه پروانه
دین دیوس چپه و کن میان انوار
سپین تن اوز نور اش به شب
و چیت زور آوری فن یوسیت
سپین جبران پشت آدمی زاد
بنزد دیو در جنگل جمع گه
ز شور و شرس تنگ جنگل و بال
منش که خوف از دشمن گریه ملک
و چیت جاناورن آسی ازان خضر
ز تیغ تندان روی دلاوار
پرن حمداه کرس فخر خالفن شاد
پری حل آیه لار ان دیشتهن حال
وزن منتوش لچی و راه ده محنت
به پیش دوست لول و اتناوت

پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان

پیکان جل در آوان شاه پستان	بسوی شاهزاده در گلستان
شاه نشین شهنشاهین مهرانی	هتون ممنون از شیرین بامانی
شفقت یزدان ساسانه مداراه	کرن شهرادسی از چشمت و جابه
خدمت نهوشه شاهین صبح کیویشام	کثیران و غلامان گل اندام

نامه نوشتن مظفر شاه بجانب فیروز شاه از رسیدن روح
 افزا و آمدن بکاؤل همراه مادر خود برای دیدن روح افزا

از ان پس مخم لکهن نامه بسجود	عجب نگین بسوی شاه فیروز
سراسر کیفیت از مهر دختر	دین اتمه قاصدین در او دختر
نواز ششامه دشت کوسو سرود	شبه فیروز از احوال مجور
سپین مسرود و دلخوش به نهایت	و بهیت خطه تهرت نگین عبارت
کرن بابا نوی خود حکم فی الحال	ذه کثر فردوس شهرس منبر باقبال
و بهیت بین پانه از دیده سه دختر	دوان کثر سید زکی حل سکھر کر
بکاؤل کبه از نامه خیر دار	دین ماجی بی بوته بهر دبدار
نشری ماجه یزدان غنیمت	بخوشودی منمن بخش اجازت

پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان

پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان
 پیکان جل در آوان شاه پستان
 بسوی شاهزاده در گلستان

به دولت داری بانی
 بین واقف می اندازد
 بکار و در پیش من
 بچو بیرونه این سوی من
 دو نه دی ای که بیست
 یک از دل فراتر

دوستان از دل من
چون از دل من
۶۱
بوی گلشنه کوک
و بیکای نه زنگار
خاک و دفر فراق
لعل و تکلیف کوی
سکس اک اس عشق
نه به جوان اک اس
دوستان از دل من

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

همو که از فراغت شادبانه
سپرد در قصه و وجد از جوشن سیاه
کدک نمه سیرین زانوی نه آسان
دینش روز خوش ای سر وفا
شمع زنی لاک لکمت زاله پور
پران افسانه از راز نهانی
کین داخل دلا فزا بوستانش
برخ تراوت بچه ن مار گیسو
سمن نه یا سمن غرقاب نیرگ
بره دین کین بیه ماه تابان
بیجاوات دونوی شاد و خندان

جبهه بپوشید
فشانده بود
اگر سوزش
عجبانه
مردن
کجی از سعی
وینش
طلسمش

سه چہینا در قبیلہ نورسانی
دزدگی کرستی منہ کز نہ چہونہ سود
ز باغ دل گز ہم می خارہ کاسن
کر کن خاندراشد دلشاد خوشتر
یہ کیمتر پانہ بر آدم چہہ فلوا
بدل چہوس وار یاہ متشد محبت
چہو کرشن زاہ مکرشن یارہ سند سوز
نہا جنسی نہایت چہم پوان ننگ
چہنہ ہرگز نصیحت سان بوزان
سر اسرت اندر اسن دغائی
منش پروانہ کہنہ از تنک ناموس
ونن لشن ہنونہ ز نیگونہ کفر
مکر از ہر یہ آدم تر چہو بہتر
چہو افضل بر ہمہ خلقت نہایت
بہ صورت سٹہاہ بر تر خیالات

سید در فصول یکم و دوم
از کتاب فی السیرة النبویة

[illegible]

یزید بانی ملک نش مشاک کا ویر
 ز طمان از یک اشارہ عاشقین سر
 بہر کس آس لایان تیر غمخیز
 نئے نرس فلک آتش چہ ہر سو
 شو بہ دل منہ نگارن زن نواہ
 کمر بنہ بکار آن نکو فال
 ملک خلعت مستن با جاہ و شجاعت
 سپین عاشق بہ عشوقی سہاہ
 شہ خونی و مہ روی نگارین
 نئے گل زن تر و تازہ گلشن

[illegible]

مدا آخر یک شب اشتیاق
بگشایم بی زان مانند لیل
نخ نشودی سوی بزم نگاران

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

من شانه، پند
مغن غنغنه، باره جود او
من عنکبوت پنداره سرو
و بهشت کوچه پیاده سوی
و بهشت پای تخت و
تختی زیبا پیش ملک
است اندر ملک حسن
بلکت بیاد سواد نو از روی

۵۸

بخت یارم بکار و بخت یارم در کار
 دران ایشا کاکم از شهر یار
 صد سالگی می شود که کن یار
 پند و دیوانه بی یار
 بدست سازند از دیوانه

۱۹
دست شهراده پارس رود حکم
روانه کو بهی است
دوران بیوینک دو نم
درست بن سگ روانه پیش سلطان
بهی رود شهراده بیک سوی
در این راه بهت بهت خوشنوی
از آن پیوسته شایسته پیش خدمت
از بدن نه توان طبیعت

گشتی تو توفیق تو دایم داری
 احوال من پیش تو دایم داری
 دھوکا من تو دایم داری
 کتاف من تو دایم داری
 دھوکا من تو دایم داری
 کتاف من تو دایم داری
 دھوکا من تو دایم داری
 کتاف من تو دایم داری

دین است اول در دل هر کس بود پنهان
بکاف و بکار عاری ایمان
بیگم من دیدار و امانت
با هسته بهتر از دامن توکل

۲.

نستین وی
که به بر لب
آید که می
پند آید که می
سین است که می
اینک است که می
برده روی که می
چنین سین که می
صبح رو که می

سر ایاگو متش جانا سنی سور
سپن افسردین حرکت سوپوش
دین یارب بوما چوس خا اب نشان
سٹہا افسوس چومنه زور و طنت
ات اندر خا کسی تراوک پرت آب
ہما ندم گبیہ نبردشہ روانہ
وچہت تاج الملک کوتاد و خوشتر
ز بخونی نشہ سازندرن بوٹ
وصولی آسوثر پیر کہن سال
بان حرکت بکاؤل آس ناشاد
وچہت تاج الملک کس آونہ تاب
ونن پیر کہن سالس یہ درگوش
بدن تمسند و نن زانن و غنیمت
وصولہ واپو شہزادن بفرحت
سپن و لٹاد بوزت راجہ رتوساز

و چیت شهر آوده گو د لحسنه بخور
ز گفت و گوی گو بالکل فراموش
دوم دلمه اندر نار سوزان
نته کرد و زه با جز سوختن پت
بکاؤل درایه بیرون مثل متهاب
بجائمه آو آداب شهانه
نخوشنودی بحفل ژا و اندر
بمجلس کمینسه نه بیکانه پیو دیوٹ
نکن اسسه بر موقع دنی تال
وین هر دم وصولس تال تهو باد
سپین پیتاب سوی مانند سیاب
مه کن بخشش وصوله روز خاموش
وصول بخشش بیه تراوش و ت
ز حال و تال باجاه و حکومت
وصولچ تال سنطویح سه وار

دو نوعی دارای گوشت و پوست می باشد
یکی از آن که گوشت آن را می خورند
و دیگری که پوست آن را می خورند

۷۱
 عطا پیشکامی
 به دولت یکبار
 کنش عشق خدمت ای پادشاه
 به چشمت در دست دیندار
 صریح است به هم
 گشت و صوفی و زاهد باشد
 بسیار

[illegible]

۷۵
 شمع صورت شهرت سانس هم کلام
 بنیادی بنده کو با خدیج خود
 سه همواره هم حسن اک اشاره
 سلطان خانه هم عاشق از نظاره
 سه به بهمن حسن لوت مرینا
 همیم شیدا بود و امیر علم
 غلات است حمید متبیین ناز کامل
 غلام است عدین یمن و ناز کامل

[illegible]

۷۸
 بنی خاندان مافوق ثانی
 زده یکی لاک سوی جنوب بنیان
 به دولت پیدایش مسکن و
 شیخ لالان دلا به با نیکی
 بسوی اسبینه
 مصاحب زی
 روانه کیه هیچ
 خندان و چون پایت
 کرن و دیگر

پین نمکین است خرم و شاد
 موی باز است گو در مکنون
 آن حیرت چیست جوهر فروشن
 لکن جوهر عجائب تر نکو فال
 می گوی که کونه انی کته تشر دولت
 آنک بهره سوشه زاده بر سر
 سپد با بکل بدل مسرورت نامت
 جوهری به با تم رطنه با پس
 سپین از مرغ ز یک بسته در زلال
 تا بود دل تازه روز و شاد و شسته

سپین تاج المملکت بامت گرفتار
ودان از دوری دلبر شوی روز
منش پیر وانه از تکلیف زندان

مصابی که در این جزیره
روانگیه و برج و بارو
نمانده و چون بایست سود دارد
از آنجا که شاد و سحرآمیز
در میان مردم است و از آنجا که
در میان مردم است و از آنجا که
در میان مردم است و از آنجا که

۷۹

کسیت ادهم می پدشای
کسیت می ستم یاسن تپای
کسیت در کرم ضعیف جوانی
کسیت تلخ نسیم زندگانی
کسیت ز آتشین بهمن لعل جان
سو بزم جوهر مسرور بود بکار گریان
تا جملو الملوک ایضا کار
توقع هر که دقادر
مالو الفت

قد سروس سر ایامه گمت سنگ
 مه گومت داده چانه خسته جیکر
 سهاه افسوس و او بلا در بغا
 به بوزت نیر سپن تاج الملک تنگ
 دین شای نهال زندگانی
 نه کم چین کرک ناشاد و رنجور
 بو جهوس اک کمتر جانوی غلامه
 کف پاین نه گومت چو خزانگ
 نه بی انصاف رو دک شاد و خوشتر
 دزان معشوق و عاشق در غم و آه
 کل رو بس پین نیر عفران انگ
 فدا بویی بیامیانی جوانی
 کتر هضم دل نه نیر کر هضم کو که سو
 طمع بی جهوم نه کر تم رو کلامه

[illegible]

نلن از خاک عاشق ارجمیت
 دینش روز خوش ای بار جان
 بوی کهنه آندوه چینه ای نکو قال
 به زانیت زنی مناسبی مدبر
 زه کر آم آسی جز دلا رام
 بدینگونه سوپویت سنیلاون
 مع الفقه سین رضی باری
 ومان گے اک اکس بکینه حالات
 سوشب مخفی سین چون دگر مکنون
 دوس و زان بنزد نشه بدر بار
 شهزادی سین به خیال سیران
 و دان ریوان دیان ہی آس دل
 تمنّا آسو میا نوی دلشهن بار
 سوزن و ن چوم تمکو و دیوان کر کو
 نخب عاشق و معشوق یکجا

رن چیره بسینه بے نهایت
 خدا یونی سلامت در جوانی
 زبانی شکوه گرمی روز خوشحال
 نه مانت چمن بدل چک میا نو دیر
 زه چک بلبل صفت دل بستد رام
 بشیرینی کلامه خوش بناون
 مگر از افسوسازی دلنوازی
 نلن کی از جریده غم مقالات
 صبح فلو شانهزاده در او بیرون
 کثر مان در شب روانه پیش در لدار
 بشکوی محبت آس سوزان
 نه بجان مه جدائی پیمه مشکل
 رن در بر ظم مه از دل آزاد
 تران چوم هست متاع دل کثرت لوت
 بهت خوشتر تفاوت و زدره

نصیحت ای بار در غایت
 زین چرخ غبار غیری
 می چرخ است بایست
 می مشوقی سوی سبزه
 زلفی عجب از دل از غایت
 زلفی عجب از دل از غایت
 زلفی عجب از دل از غایت

پادشاه تاجان
 بکار اول فیکه
 شکر ای سینه
 ای دوزخه انداز
 وین مه پادشاه
 سر باو عشق

دکان هر که نه دلم هر که نه گفن
 دوس و زان بنزد نشه بدر بار
 بهت عاشق و معشوق یکجا
 نخب عاشق و معشوق یکجا
 سوزن و ن چوم تمکو و دیوان کر کو
 تمنّا آسو میا نوی دلشهن بار
 و دان ریوان دیان ہی آس دل
 شهزادی سین به خیال سیران
 دوس و زان بنزد نشه بدر بار
 بهت عاشق و معشوق یکجا
 نخب عاشق و معشوق یکجا

دانش زبان پدید آمدن
 دامن زبانی پدید آمدن
 دامن زبانی پدید آمدن
 دامن زبانی پدید آمدن

هماندم سوز شاهن کهنه جوان بود
 جوان بورت سپن آماده بر کار
 نه دست آهنی سوی کر که بر باد
 دنگ دارت بدریاد رایه پانه
 سودوه آوا سپن شب و بامیت
 پکان گو سوی بتخانه سومسور
 لبین نه کانه شانه نت مکاش
 سپن فلوادین بوپوس و جهان کیا
 کرن هه به بنت کیا آمه پیک
 مصیبت راه دیو پهن از سرف
 مع الفقه غنم پپ پیوس مام
 ز دیده خون مارن یار کتو گوم
 و دت و راه دت آب خاک پهن
 ز بعد گریه زاری گو سو رای
 سه شهرادی کرن ترشاد و مسور

کرن دینک عمارت شوبه نابود
 کرت بتخانه از هستی نگوندار
 سر پاکد که پچی پنج و بنیاد
 تهوک نه کهنه تمکو اسجانشانه
 دوان شهراده بیرون را و امن
 و چین دلبز دل شرمه زلم دور
 نه بتخانه نه جانانه طهکاش
 بیته شیدا سو و امق بهر عذرا
 زلت کتو گوم دل آرام از جای
 ستهاه افسرده نه پتر مرده سوی گو
 قد از ادسروس ژاوش خم
 دوباره عشقه دادک مره الم پیوم
 سپن مایوس منز باغ جهاسن
 بلا چاری سوی دربارشاهی
 غم بهجران سپن از دل متدور

دانش زبان پدید آمدن
 دامن زبانی پدید آمدن
 دامن زبانی پدید آمدن
 دامن زبانی پدید آمدن

چو پدید آمدن احوال باون
 و در دن وین سبک سبک
 و در دن وین سبک سبک
 و در دن وین سبک سبک

[illegible]

پس از یاد و دیدار
پس از غم و فراق
پس از خجسته سعادت یاران
پس از زینت بخت یاران
پس از شادان ناخوشان
پس از غم و فراق

چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر

بدینگونه و نان را وی فسانه
 لبوی تاج الملکین عیش و آرام
 بودانش از خوشی در شهر مسرور
 خبر بوزن سپین غلام سلطان
 بخوشنودی جمیله تنجه همراه
 بیه دختر سه روح افزا تنگست
 مع الفصه پیکان ارجاه و تمکین
 ملاقاتها کرت با هم سپین شاد
 بمسوری کران گریه شاد و بانه
 بهت و تاره و این و رای های
 بکاؤل اس شادان بی نهایت
 همو و توهمس اجازت درایه پس
 بکاؤل از محبت اس مسرور
 منس سرتاپا احوال باون
 و نمن نس اینه کاک کجمله احوال

کران نن در جهان و بیج شهبانه
 لدن فیروز شاهسپهره پیغام
 ز دل لایح و ملال می سپین دور
 برای مهر فرزند او لاریان
 منظر شمع بهت حسن آرا
 عجب تحفه نه سامانه بیکیت
 بشادی و ان در ملک نگارین
 لبکو مطلب ز لگو غم و دوزاد
 فقیرن بیکسین بخشک خزان
 بتک رخصت کرک سفح پیاری
 سه روح افزا رتن و تو نسخت
 سپین داخل اندر شهر نهالسن
 سه روح افزا نهایت تنه و
 مؤثرات سیننه بکینه باون
 نه بوزن گویش نرسینه غریال

چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر

چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر

چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر
 چهره سران با هم کجاست ای دستان در شکر

دوان در ملک عالی و اثناون
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان

کران اسس نصیحت آن سمن و
 به اجناس کران الفت چو شوار
 پشیمانی لبک نیری نه مقصود
 نظر کر که ایه سپید تاج الملوکس
 بدینگونه کران اسس نصیحت
 دلس از روی رنگ تازه یکبار
 سمن و و پریه شیت پیر رحم او
 بود در فردوس بیشک و اثناوت
 به یوزت پیر پین بهرام دشتاد
 سمن و و پریه دیش ای دلاور
 نمی حیلده واک پیش دلاور
 نه یوزت کره رینا جامه در بر
 بری پیکر سپر خوش و نهایت
 سمن و و پریه دیشت تلنه همراه

دوان کر دل نیر از رخ آنسو
 لبک آخر ندامت پیر کر تک خوار
 ازین کار خرابی پیرینه کهنه سود
 دین دین سخت و ناس حکم و احس
 هیران نش اسو هر دم هر وقت
 کلس خار بدن از وقت یار
 دین نش و ز خوش از دلش هم تراو
 بقرب دلم با مسرور تفاوت
 دین نش تا قیامت و ز ابا
 لباس زن کرن شوی نه در بر
 تته و اتن در انجا چاود ستوار
 مرغع بی بهایت گند نه زیور
 جبین رشک عمرت و نهایت
 بزودی نیون آن بهرام دلخواه

دستان

دوان در ملک عالی و اثناون
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان

دوان در ملک عالی و اثناون
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان

دوان در ملک عالی و اثناون
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان
 در انجمن و ستان و دوان

نفسه در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان

کلامه یوزن سخن گوشتا و بهرام
 بیس بن یاره سندی تیر مرگان
 بدینا سرخ روی نش چیه حال
 بیس مطلوب عشقن آسه محبوب
 سو بهام آسه بی دیدار پر غم
 نهفته یوزن کینه دوسر و
 سپر صبحس روانه سوی دربار
 جواب بخته پر یه یوزن بامیت
 در اینجا آتن بیشک بهو بهرام
 وزان پس یوزن کینه چالوطافت
 نهفتن دوسه واره ای نکونام
 بکت یوزن روح افزایه هرگز
 مع القصه و ن منته راز خواهر
 سه یوزن تیر سپر مجبور فرحت
 ز دیده یوزن زخم چیه عاقل

دین نش یوزن مطلب ای نکونام
 منس بیشک بهو سپدان سینه بران
 زلس غصه بی بایار و اصل
 سو در غم آسه روزت مثل یعقوب
 ازین نامم گزشتن سهر و قدس خم
 ز دل رنج و الم کیم کرن دور
 کرن احوال روح افزایه الطهار
 بخوبی نش سینه یافت نامت
 گمت بسته سوشل مزع در دام
 و ن برقه گمت بزدان فصاحت
 امکو در خواب آمتو چو می الهام
 کرن از گفتگو آخره سه عاجز
 کرن واقف سه احوال سراسر
 دین نش گزشتن کرن خضر خجسته
 بیست صحنس میانس حیه قابل

نفسه در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان

نفسه در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان

نفسه در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان
 و در این سینه پنهان

همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم

همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم

دیش پر به طلب که حاجت بود
 دیش هم کباره پا پور شمع زماران
 سه روح افزایه یوزت آید روشن
 وجهت هم اک اکس که شاد و مسرور
 ز کف غصه فوگ باغ وفائی
 حجاب ره سپین بهر امسی دور
 دگ کل نش تسکینه گو چو بلبل
 ز لس غوصه تن بوسه نگار
 گذارک شب بهشت شاد و خندان
 بری از صحبت دلبر نه بکرم
 بکن نه ز التهن محوری بار
 مع القصة صلاح می گزیده در دل
 چو بهر پیش دیده یارها و ن
 پرت ما نقر چکن نش آب بر
 نهون اندر نفس سوی پیش دیده

هشت بر خوشن نا حق محکوب بود
 چو از نیک شعله بنوی بان ماران
 رن خوشترین دلبر در اعوش
 سپن از دیده دیدار محبور
 چهلک از روی دل نیک صدفائی
 ز تار یکی سپن هم منزل بود
 سپن مسرور با کل بے سنجمل
 ز طبت جیکر رن سوی منر کمار
 صبح بده در اون خورشید تابان
 کرن به خود رواد دور رن هم
 سپن سوزانه نش نثر الفتک نار
 ز رن چووی داد عشق سخت مشکل
 بهر دم نش وجهت دلخون بناون
 سپن سوی جانور قمری عجب نر
 چو در اندر صدف چیده گزیده

همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم
 همه را بیدار کن و بگو که این عالم

[illegible]

میرا کو فاطمہ دیکر عاشق ہو گیا
فقط ارمان و وصل یاد و ذراں
نہ بکارت نہ مظهر کمال
غلامی حکم و نونی بہت کمین

نظر و حب دہی کر سوی ریا
نہانی صاحب تحقیقی زبان

فقط ارمان در وصل یار و دوزان
ناله سوزان
غلامی حکم دهنی بندها
ناله سوزان

حس آریه بوزن دایه بند زار
سه روح افزا و چیت گیه خسته جگر
دوس دل عشقه ناره لکوسه خاره
سو بخره بنون پیش شه مظفر
شهن در دست رن قمری غضیناک
بحلقه لسن نظر شاهن کرن یام
نگردن نس کردن تقوید بیرون
ازین حرکت سپن لسن آدمی زاد
سپن شه در غضب دشت بهار
ون غم سوی آدم ای کهن را
ته در کهنه چوینه از دربارشای

[illegible]

بنام این است که من کاتب خیرین و گزینیاری
چون سن کا در خیرین و گزینیاری
بسوی شمس مظفر بن حسین
وزان پس در پایه لایق و توفیق بکامل
و بدو دست دکنی رضا خونی نسبت
سن سن از دم ایران داده اند
که در این کتابت پسر نادر

دکانداری این شهر
 در حق عامه بین مردم
 کن رای بی ملک خود
 نگار من بیکان من
 کوکله من اندام و اشتیاق
 بیک بهتر شود و بیترک ملاقات

این را می بیند
 بخت خودی بیکان
 کوه کوه و استغنی
 بیک بهتر شود و غیره
 ملاقات

۹۷
بین مسواری
نشاری
ازین شیخ دی که گمانه
کرک خاں خندانہ ہے گمانہ
پین ازاد پانہ در زمانہ
بہ نیاز زنده تھا وک نام جو
طلب اسکا کہ با بخوا
بطلب را وہ را وک زنده ہے
وہاں سے کہ

در بیان خاتمه کتاب
چهارم قصه و اتوا انجام
برای عشقان چوبی
روای در مندان از و مساز

خان مشهور جو دین
مذہبی خاندان کیں

نصف کتاب
پہلے بیان شعیان دار

چہوان سر نہان ستار بیا پر
قدر لعل شکر گوہر شناسن
صفت لعل نثار کیاہ زانہ عی
د واپہوی عاشق سہیہ فگار
بو تحقیق کرمیت چہوی ہوا
ہم چہوی دیدہ دیدار حاصل
دوئی ہم ترا واز دل سوی چوکل
خدا یا مہ کرم از دل دوئی دور
ہم ز رنگ شرک و بدعت
ز عشق مصطفیٰ سہیہ ہم
فدا عالم بون نش پاکہ نفس
شفیع سانوی رفیع القدر نردان
بمس نہوا سہ ہمدم نثر چو کیاہ غم
ہم از ما ہمیشہ پاٹ بجد
بہ ارکان دین آفتابن

جہت چہس شہری نثری بہادر
چو جوہر پانہ ہم دراصل اسن
ز گوہر پارہ سنگے مانہ اعلی
ہم سوزانہ کرمیت عشقہ یارن
نئی زان و جہت نور بجلی
نئی بیشک کس یار واصل
عطا شہوی بقرب یار منزل
ہم چہوس ہجور ہام صلووی نور
وہم از رحمت دریای عظمت
بدین مجتبیٰ شہد اکرم مرہ
گدا کم شہ شہ فائز مدیس
مطیع تمسی زہ عالم زہر دامن
نہ نش یخ و الم خوف جہنم
نجات و درودہ بر محمد
صلوۃ بعد آلن صحابن

چہت باغ
نصف کتاب
پہلے بیان شعیان دار

۹۵
تہم ہر طرف
بہادری بہادر
دین دین
پہلے بیان شعیان دار

نثرین دین
گلہ بادی
نصف کتاب
پہلے بیان شعیان دار

هر که هستی کنایه در مملکت طایفه

خواجه طاهر بن محمد بن ابی طالب

مهاجر از سرخ باز از سرخ گریخته

و شاهان کوه نور پیر و نور محمدی پیر و واقع میرالدین سرخ گریخته



